

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان انقلابی افغانستان

۱۰ جنوری ۲۰۱۸

«سوسیالیزم کارگری»، سوسیالیزم انقلابی یا ارتجاعی؟ (۱۲)

بورژوازی کشورهای ستمکش و بورژوازی کشورهای ستمگر

نظام سرمایه داری بر مالکیت خصوصی استوار است. مالکیت خصوصی از طریق استثمار، استعمار و استبداد شکل می گیرد و تقویه می شود. کارگران برای الغای مالکیت خصوصی نیازمند مبارزه طولانی و قهرآمیز هستند. مبارزه اصلی پرولتاریا پیکار میان کار و سرمایه است. اما در جاهائی که پرولتاریا با در نظر داشت عقب افتادگی جامعه، هنوز طبقه وسیع، منسجم، دارای آگاهی سیاسی و تشکلات مستقل پرولتری نیست و مبارزه طبقاتی شکل نگرفته است و دهقانان و خرده بورژوازی اکثریت جامعه را می سازند، این طبقه تا رسیدن به انقلاب سوسیالیستی باید از مراحل بگذرد. یکی از این مراحل، انقلاب ملی - دموکراتیک است. پرولتاریا نمی تواند در کشورهای عقب افتاده ای مثل افغانستان با پرش از این مرحله به انقلاب سوسیالیستی برسد. اگر چنین کند، که کرده نمی تواند، نتایج آن به قول لنین از لحاظ اقتصادی و از لحاظ سیاسی بی معنی و مرتجعانه خواهد بود.^۱

پس برای این که پرولتاریا به نتایج بی معنی و مرتجعانه از لحاظ اقتصادی و سیاسی نرسد، ناگزیر است در کشورهای عقب افتاده مثل افغانستان از راه دموکراتیزم انقلابی به سوسیالیزم برسد، مضاف بر این که در کشورهای اشغال شده مثل افغانستان ناچار است کارش را ضمن مبارزه برای دموکراتیزم انقلابی از طریق مبارزه ملی با اشغال بورژوازی امپریالیستی هم یکطرفه کند.

پرولتاریا در کشورهای عقب افتاده مثل افغانستان که تحت اشغال بورژوازی امپریالیستی قرار دارد، با سه مسأله روبرو است: یک، مسأله استقلال ملی، که انگلس صریحاً آن را وظیفه پرولتاریا می داند. دو، دموکراتیزم انقلابی که مارکس و لنین آن را شکل آغازین جنبش پرولتری می خوانند. سه، انقلاب سوسیالیستی و الغای مالکیت خصوصی که تمام کلاسیکران مارکسیزم آن را یگانه راه پرولتاریا و ستمدیدگان از اسارت و ستم و بربریت و شناعة بورژوازی ترسیم کرده اند.

^۱ دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک

پرولتاریا و حزب پیشاهنگ آن در کشور عقب افتاده ای مثل افغانستان که بورژوازی امپریالیستی آن را اشغال کرده و با همیاری فیودالیزم مردم را زیر یوغ استعمار و استبداد و استثمار قرار داده است، چه باید بکند؟ پرولتاریا دو راه دارد: یا باید از مبارزه ملی - دموکراتیک دست بکشد و در چهار دیواری مبارزه طبقاتی آنها به شکل محدود آن خود را کوتاه قفلی کند و در خیالات واهی «انقلاب سوسیالیستی» فاسد شده و مردم را به بورژوازی امپریالیستی و فیودالیزم بسپارد تا آزادانه بدر و غارت کند؛ یا هم حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را گسترش دهد تا ضمن انجام انقلاب ملی - دموکراتیک، وظایف انقلاب سوسیالیستی را هم انجام داده بتواند.

به پرولتاریا در کشورهای عقب افتاده ای مثل افغانستان، دو پیام داده می شود: پیام بورژوائی و پیام پرولتاری. «بورژوازی به پرولتاریا می گوید: انقلاب ما همگانی است. به این جهت تو به مثابه طبقه خاص باید به مبارزه طبقاتی خود اکتفاء کنی، باید به نام «عقل سلیم» عمده توجه خود را به اتحادیه های حرفه ئی و علنی نمودن آنها معطوف داری - باید همانا این اتحادیه های حرفه ئی را «مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل خود» محسوب داری، - باید در لحظه انقلابی اکثر قطعنامه های «جدی» از قبیل قطعنامه های ایسکرای نو تنظیم نمائی، باید رفتار در مورد قطعنامه هائی که «نسبت به لیبرال ها حسن نظر بیشتری دارد» با احتیاط باشد، - باید رهبرانی را ترجیح دهی که می خواهند «رهبران عملی جنبش سیاسی واقعاً موجود طبقه کارگر باشند...» (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی...)

«سوسیالیزم کارگری» در کشور عقب افتاده افغانستان به پرولتاریا می گوید: «... شعار مبارزه برای قالب دموکراسی {انقلاب دموکراتیک} را کنار می گذاریم و شعار مبارزه کار علیه سرمایه {اکتفاء به مبارزه طبقاتی} را بر دوش می کشیم و از تمام اقشار زحمتکش ضد استثمار و ضد استبداد دعوت می کنیم که به دور این شعار گرد بیایند و شوراها مستقل خود را بسازند {به ساختن اتحادیه های حرفه ئی و علنی توجه عمده داشته باشند تا بتوانند خود را در میتنگ، اعتصاب و تظاهرات تربیه و آموزش بدهند}» (دموکراسی عصر امپریالیزم) و «... نه به منظور انجام انقلاب بورژوا دموکراتیک، بلکه به منظور بیداری اذهان اهالی {مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل خود} و پایدار و دموکراتیک شدن نهادهای سیاسی - مدنی و تولیدی بورژوازی در زندگی روزانه کارگران و زحمتکشان در برابر ارتجاع ضد تمدن بورژوازی و ضد سوسیالیزم که هنوز از پا نیفتاده است؛ به کار وسیع و مستمر دموکراتیک دست می زنیم و این را زمینه های سیاسی برای جهش به سوی سوسیالیزم می دانیم.» و علاوه می کند «... نباید در مبارزه با جناح های تروریستی سرمایه (طالبان - داعش) و جناح سیاسی آن (دولت) برخورد و سیاست یکسان داشته باشند»^۲ و {قطعنامه هائی به نشر برساند که نسبت به دولت «متمدن» و «دموکراتیک» حسن نظر بیشتری داشته باشد}. و این گونه با تمام هیاهو در خدمت بورژوازی امپریالیستی قرار گرفته، با وجودی که از اشغال و دموکراسی «ب. ۵۲» می گوید، اما پرولتاریا و توده های ستمکش را از رستاخیز و خیزش و انقلاب در برابر این بورژوازی و می دارد و از «تمدن» آن شدیداً دفاع می کند.

و اما پیام ما: ما به پرولتاریا پیام می دهیم: «انقلاب ما همگانی است - به این جهت تو باید به مثابه پیشروترین طبقات و یگانه طبقه تا آخر انقلابی مساعی خود را صرف آن نمائی که نه تنها به جدی ترین طرز در آن شرکت ورزی بلکه رهبری آن را نیز به عهده خود بگیری. به این جهت تو نباید خود را در چهاردیوار مبارزه طبقاتی به مفهوم محدود آن و به خصوص به مفهوم یک جنبش حرفه ئی محدود نمائی، بلکه به عکس باید بکوشی حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را وسعت دهی که نه فقط تمام وظایف انقلاب فعلی دموکراتیک و همگانی... بلکه وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی

^۲ پلاتفرم گفتمان

را نیز دربر گیرد. به این جهت تو بدون این که جنبش حرفه‌ئی را نادیده بگیری و بدون این که از استفاده از کوچکترین میدان فعالیت علنی امتناع نمایی، باید در عصر انقلاب - وظایف قیام مسلحانه {البته با در نظر داشت وضعیت خاص کشور ما جنگ طولانی توده‌ئی}، تشکیل ارتش انقلابی و حکومت انقلابی را به مثابه یگانه طریق نیل به پیروزی کامل مردم بر تزاریزم {در کشور ما اشغال بورژوازی امپریالیستی و فیودالیزم} و به کف آوردن جمهوری دموکراتیک و آزادی واقعی سیاسی و در درجه اول اهمیت قرار دهی. «(دو تاکتیک سوسیال دموکراسی...)

پرولتاریای آگاه به پیام دوم لیبیک می گوید و با گسترش وسعت مبارزه طبقاتی اش، به انقلاب ملی - دموکراتیک پهلو خواهد زد و آن را رهبری خواهد کرد. به این منظور او متحدینش را شناسائی می کند، در جلب متحدین طبیعی و مطمئن، نیروهای بینابینی، مردد و موقت تلاش می کند تا دشمن را به حد اعلا درجه تجرید نماید. یکی از نیروهای بینابینی که پرولتاریا در صدد جلب آن خواهد بود بورژوازی ملی است. پرولتاریا بخش انقلابی این بورژوازی را که علیه بورژوازی امپریالیستی قرار دارد، به سوی انقلاب جلب خواهد کرد؛ بدون این که لحظه ای خصلت دوگانه انقلابی و ضد انقلابی آن را فراموش کند. این کار را پرولتاریا به اساس حکم داهیانه لنین که در انقلاب دموکراتیک «ما همدوش بورژوازی انقلابی و جمهوری خواه حرکت می کنیم» انجام می دهد.

«سوسیالیزم کارگری»، حرکت موقت چپ‌های مائوتسه دون اندیشه را در کشورهای عقب افتاده در حالت اشغال با بورژوازی انقلابی که ضد بورژوازی امپریالیستی است، ضمن طعنه و تمسخر به عشق «شیرین و فرهاد» تشبیه کرده، این همگامی را ارتجاعی می خواند و در سند «سه بیماری...» می نویسد: «در اواخر قرن ۱۹ سرمایه رقابتی آزاد در سطح جهان جای خود را به سرمایه انحصاری خالی کرد؛ دقیقاً با رشد سرمایه رقابتی به سرمایه انحصاری به مفهوم جهانی آن، دیگر رشد سرمایه در کشورهای عقب افتاده نظیر افغانستان - با قید تابعیت از قوانین عام سرمایه - به تیپ کلاسیک آن نبوده، بلکه از بسیاری مراحل بینابینی گذشته به صفت سرمایه پیرامونی رشدش مفهوم ادغام در بازار جهانی را به خود گرفت.»

لنینیسم که مارکسیزم عصر امپریالیزم است، بین بورژوازی امپریالیستی و بورژوازی مترقی در عصر امپریالیزم تفاوت قائل است. لنین بورژوازی را که پس از ۱۸۷۶ بسیار تکامل یافته و از حد بلوغ گذشته و به ستمگر و اسارتگر اکثریت جمعیت و ملل کره ارض تبدیل شده، دیگر بورژوازی مترقی نمی داند، بلکه عظیم ترین ستمگر ملت ها می خواند.^۳ (تأکیدات از ماست.)

آیا بورژوازی ملی افغانستان، بورژوازی تکامل یافته و از حد بلوغ گذشته است که به ستمگر و اسارتگر اکثریت جمعیت و ملل کره ارض تبدیل شده باشد یا بورژوازی است که تولید کوچک را در دست دارد و وقتاً فوقتاً از طریق نهادها و اتحادیه هائی مربوط به صنعت و تجارت، علیه سرمایه بیرونی داد و فریاد راه می اندازد و از آنجائی که دولت پوشالی ظاهراً حمایت از صنایع ملی را در قانون اساسی درج کرده است، اما به خواست های این بورژوازی رسیدگی نمی کند، هر از گاهی خیرهای ورشکست شدن آن از پارک های صنعتی کشور به گوش می رسد.

بورژوازی ملی دارای خصلت دوگانه است: تلاش می کند خود را به بورژوازی امپریالیستی نزدیک کند، و در صورتی که مورد الطاف بورژوازی امپریالیستی قرار نگیرد، از جنبش های ملی پشتیبانی می کند. لنین در این مورد می نویسد: «... در اکثر موارد - بورژوازی کشورهای ستمکش، هر چند از جنبش های ملی پشتیبانی می کند، در عین

^۳ سوسیالیزم و جنگ، لنین، ۱۹۱۵

حال با موافقت بورژوازی امپریالیستی یعنی به اتفاق آن علیه تمام جنبش های انقلابی و طبقات انقلابی مبارزه می نماید...»⁴

ما به مثابه کمونیست ها تا زمانی بورژوازی ملی را متحد خود می دانیم که از جنبش ملی حمایت و پشتیبانی کند، علیه بورژوازی امپریالیستی در کنار پرولتاریا بجنگد، مانع تربیت و پرورش سیاسی مردم به وسیله پرولتاریا نشود؛ در صورتی که بورژوازی ملی در کنار امپریالیزم بایستد و مانعی برای پیاده کردن اهداف پرولتاریا باشد، قطعاً از جبهه خلق خارج و به حیث دشمن خلق توسط پرولتاریا نابود می شود.

در کشورهای امپریالیستی قطعاً نمی توان بورژوازی مترقی سراغ کرد. بورژوازی کشورهای امپریالیستی به کلی روسپی شده و از دولت های ارتجاعی در ممالک دیگر دفاع می کند. لنین می نویسد: «امروزه حتی تصور یک بورژوازی مترقی، یک جنبش بورژوائی مترقی، برای مثال در چنین اعضای کلیدی «مجموعه» اروپا، مثل بریتانیا و المان مسخره است. «دموکراسی» بورژوائی نوع قدیم این دو کشور مهم، ارتجاعی شده است.» (زیر پرچم دروغین) لنین در حالی که بورژوازی غرب را روسپی می خواند و تصور یک بورژوازی مترقی را در کشورهای امپریالیستی مسخره می داند، در عین زمان باورمند است که در آسیا هنوز بورژوازی هست که می توان آن را بورژوازی مترقی و جنگاور خواند. لنین در مقاله «دموکراسی و جنبش نارودنیکی در چین» می نویسد که «بورژوازی غرب که دیگر گورکن آن - پرولتاریا - در برابرش ایستاده است، پوسید. اما در آسیا هنوز بورژوازی هست که می تواند دموکراسی صادقانه و جنگاور و پیگیر را اقامه نماید، بوژوازی که رفیق براننده مبلغین بزرگ و رجال بزرگ فرانسه اواخر سده هجدهم است. نماینده اصلی و یا تکیه گاه اساسی اجتماعی این بورژوازی آسیائی که هنوز برای انجام اقدامی مترقی و از لحاظ تاریخی استعداد دارد، دهقان است.» و در مقاله «اروپای عقب مانده و آسیای پیشرو (۱۹۱۳)» تحریر می کند: «در اروپای «پیشرو» تنها طبقه پیشرو پرولتاریاست. و حال آن که بورژوازی، که هنوز در قید حیات است، به منظور حفظ بردگی محتضر سرمایه داری برای هرگونه وحشیگری، درندگی و جنایتی آماده است... در آسیا همه جا جنبش دموکراتیک نیرومندی نشو و نما می یابد و بر وسعت دامنه آن افزوده می شود و مستحکم می گردد. در آنجا بورژوازی هنوز به اتفاق مردم به ضد ارتجاع گام برمی دارد. شوق زندگی و فرهنگ در صدها میلیون نفر بیدار می شود. چه وجد و شعفی این جنبش جهانی در قلوب کلیه کارگران آگاهی که می دانند راه کلکتیویسم از دموکراسی می گذرد تولید می نماید! چه علاقه عمیقی نسبت به آسیای جوان سرپای وجود دموکرات های شرافتمند را فراگرفته است!» (تأکیدات از لنین)

این بورژوازی که در عصر امپریالیزم و موجودیت بورژوازی امپریالیستی، هنوز به اتفاق مردم به ضد ارتجاع گام بر می دارد و می تواند دموکراسی صادقانه و جنگاور و پیگیر را اقامه نماید، طبعاً بورژوازی امپریالیستی نیست، بلکه بورژوازی کشورهای ستمکش است. وقتی این تفاوت میان بورژوازی کشورهای ستمگر و بورژوازی کشورهای ستمکش موجود است، چرا پرولتاریا حق نداشته باشد با این بورژوازی داخلی و یا بخشی از این بورژوازی که به اتفاق مردم به ضد ارتجاع گام بر می دارد، در یک ائتلاف موقت قرار بگیرد و علیه بورژوازی امپریالیستی و فیودالیزم برزمد؟

«سوسیالیزم کارگری» ائتلاف موقت پرولتاریا با بورژوازی ملی در کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی را «طرح آشتی با سرمایه داخلی» («بورژوازی ملی») و ارتجاعی می خواند و می نویسد: «برای ارتقای شعور سیاسی و متشکل

⁴ گزارش کمیسیون مأمور مسائل ملی و مستعمراتی در کنفره ۲ انترناسیونال کمونیستی در تاریخ ۲۶ جولای سال ۱۹۲۰

ساختن این طبقه به کارخانه، معادن و مزرعه بروند، ... نه شبیه به اوتوپيست ها به گفته مانفيسست خود را به دشت و کوه بزنند به سراغ دهقانان و خرده بورژوازی «مرتجع» و عقب گرا، نه به جبين سائی در محراب ناسیونالیزم و نه به سراغ ملت گرایی در ضدیت با امپریالیزم، نه در اتحاد ارتجاعی («جبهه متحد») با سرمایه خودی (بورژوازی ملی) و نه در صدد ایجاد اقتصاد مشترک با این بخشی از سرمایه، با این خیال باطل خرده بورژوائی که «ملی، مترقی و ضد امپریالیست» است و از این راه (بخوان گمراهی) می توان به آزادی طبقه کارگر و سوسیالیزم رسید.» (نقد چپ...)

ما در بخش های قبلی موضوع جنبش ملی ضد امپریالیستی و انقلاب دموکراتیک (جنبش دهقانی) را مفصلاً مورد بحث قرار دادیم و اینک به این تحریف «سوسیالیزم کارگری» که گویا ما با بورژوازی داخلی آشتی می کنیم و یا با اتحاد موقت با بورژوازی ملی به آزادی طبقه کارگر و سوسیالیزم می رسم، می پردازیم.

چهار طبقه در کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی در انقلاب ملی - دموکراتیک سهم می گیرند: پرولتاریا، دهقانان، خرده بورژوازی شهری و بخش انقلابی بورژوازی ملی. هرگاه انقلاب ملی - دموکراتیک به پیروزی برسد، دولتی که از این انقلاب بیرون می آید، دولت طبقات شرکت کننده است، ولی از آنجائی که رهبری انقلاب بر دوش پرولتاریا می باشد، رهبری این دولت نیز بر دوش پرولتاریا است و به نحوی از انحاء نشان دهنده نوعی از دیکتاتوری پرولتاریا است، زیرا مسیر جامعه و تکامل بعدی آن را پرولتاریا تعیین می کند، نه دهقانان، نه خرده بورژوازی و نه هم بورژوازی ملی. از اینرو این تعیین مسیر تکاملی بعدی جامعه توسط پرولتاریا که قطعاً رفتن به سوی سوسیالیزم است، بار آشتی با بورژوازی ملی را حمل نمی کند، زیرا قدرت در دست پرولتاریا است و این قدرت (که تعیین مسیر تکامل جامعه به سوی سوسیالیزم) است، امری است که طبقات دیگر ناگزیر یا باید بپذیرند و یا هم باید علیه آن بایستند که در صورت دوم ناپدید می شوند.

مانوتسه دون می گوید: «چین برای مقابله با فشار امپریالیستی و برای آن که اقتصاد عقب مانده خویش را به سطح بالاتری برساند باید از کلیه عوامل سرمایه داری در شهرها و روستاها استفاده کند، عواملی که به اقتصاد ملی و به زندگی خلق نه زیان بلکه سود می رساند. ما باید با بورژوازی ملی به منظور مبارزه مشترک متحد شویم. سیاست فعلی ما مبتنی بر تحدید سرمایه داری است و نه امحای آن. ولی بورژوازی ملی نمی تواند در انقلاب نقش رهبری بازی کند و نباید در قدرت دولتی مقام متفوق داشته باشد.» (آثار منتخب، جلد چهارم)

«سوسیالیزم کارگری» که دست بالا در تحریف مسائل دارد، این استفاده تاکتیکی از بورژوازی ملی را آشتی با بورژوازی ملی می خواند؛ که منظور این «سوسیالیزم» کج اندیش نیز از چنین تحریفی معلوم است، یعنی آشتی طبقاتی کار با سرمایه، یعنی تسلیم شدن به بورژوازی و در خدمت بورژوازی قرار گرفتن؛ اما آن چه که مانوتسه دون می گوید، آیا چنین برداشتی را القاء می کند؟ هرگز. زیرا مانوتسه دون سه مسأله را در اتحاد موقت با بورژوازی ملی (جبهه متحد با این بورژوازی) مطرح می کند: یک، پرولتاریا از ائتلاف موقت با بورژوازی ملی برای دو مورد استفاده می کند: برای مقابله با فشار بورژوازی امپریالیستی (که یک حرکت مترقی و انقلابی است)، برای بلند بردن وضعیت اقتصاد عقب مانده که به زندگی خلق سودمند و به ضرر خلق نیست (یک اقدام مترقی و انقلابی). دو، پرولتاریا مالکیت خصوصی بورژوازی ملی را به جای توسعه، تحدید می کند (عمل انقلابی)؛ ولی از آنجائی که پرولتاریا و حزب پیشاهنگ آن از یک جنگ طولانی توده ئی بیرون می آید و تمام زیربناهای کشور ویران شده است، پرولتاریا با در نظر داشت شرایط اقتصادی نمی تواند یکباره به امحای مالکیت خصوصی بورژوازی اقدام نماید ولی با تحدید تدریجی آن، گذار به سوی سوسیالیزم را تسریع می کند. سه، پرولتاریا و حزب پیشاهنگ آن رهبری انقلاب را قطعاً به بورژوازی ملی نمی سپارند و در قدرت دولتی هم جایگاه متفوق به این بورژوازی قائل نمی شوند. وقتی

رهبری انقلاب به معنی تعیین مسیر انقلاب است و برای پرولتاریا این مسیر بالاخره به سوسیالیزم منتهی می شود و بورژوازی ملی می داند که هدف پرولتاریا از انقلاب چیست، اما از آنجائی که تحت فشار اشغال بورژوازی امپریالیستی قرار دارد و ناگزیر به انقلاب می پیوندد و رهبری پرولتاریا را می پذیرد، اتحاد موقت با آن انقلابی است؛ و کسانی که آن را ظاهراً آشتی طبقاتی و در خدمت سرمایه قرار گرفتن می انگارند، از دیالکتیک مارکسیستی بوئی نبرده اند!

اتحاد با بورژوازی ملی، عشق سینه چاک «شیرین و فرهاد» و «لیلی و مجنون» نیست که پرولتاریا برای آن سیاه پوش شود، بلکه این اتحاد موقت و گذرا است. این اتحاد با سرنگونی فیودالیزم و راندن بورژوازی امپریالیستی جایش را به تضاد عمده بین پرولتاریا و بورژوازی (کار و سرمایه) می دهد. مائوتسه دون می گوید: «با سرنگونی طبقه مالکین ارضی و طبقه سرمایه داران بوروکرات، تضاد میان طبقه کارگر و بورژوازی ملی به صورت تضاد عمده در آمده است. از این رو بورژوازی ملی دیگر نباید به مثابه یک طبقه بینابینی تعریف شود.» (منتخب آثار، جلد پنجم)

حال اگر «سوسیالیزم کارگری» با تحریفات متداولش، این تاکتیک انقلابی پرولتری را «طرح آشتی» می خواند، باکی نیست؛ زیرا ما به حیث چپ مائوتسه دون اندیشه صریحاً اعلام می داریم که علیه اشغال بورژوازی امپریالیستی و فیودالیزم و خواهان جبهه متحد تحت رهبری پرولتاریا هستیم؛ جبهه ای که در آن بخش انقلابی بورژوازی ملی نیز علیه اشغال بورژوازی امپریالیستی شرکت خواهد کرد. اما صریحاً اعلام می داریم که نه از «تمدن» بورژوازی امپریالیستی دفاع می کنیم، نه هم از «دولت دموکراتیک» نصب شده آن، و دفاع شدید از «جامعه قانونمند، از صلح واقعی و تکامل تاریخ ولو سرمایه دارانه» بورژوازی امپریالیستی را عار می دانیم. مأموریت این دفاع را به «سوسیالیزم کارگری» می گذاریم!

کلام آخر این که: چپ مائوتسه دون اندیشه در یک کشور عقب افتاده دارای سیستم ارباب - رعیتی مبارزه می کند، کشوری که به وسیله بورژوازی امپریالیستی امریکا - ناتو اشغال شده است، و برای این که بتواند بورژوازی امپریالیستی را شکست دهد، باید با همه طبقات که رهبری پرولتاریا و حزب پیشاهنگ آن را می پذیرند، جبهه متحد بسازد، از جمله بورژوازی ملی. جبهه متحد، جبهه خلق است که دهقانان نیروی عمده آن را تشکیل می دهد. کشور ما با اکثریت روستائی این چپ را مکلف می سازد که به جای قیام های شهری، به میان عمده ترین نیروی انقلاب (دهقانان) برود و جنگ توده ئی را رهبری کند تا با انجام وظیفه ملی (راندن بورژوازی امپریالیستی) و وظیفه دموکراتیک (سرنگونی فیودالیزم)، انقلاب ملی - دموکراتیک را به پیروزی برساند؛ افغانستان به استقلال ملی دست یابد؛ میهن عزیز ستمدیدگان از لوٹ بورژوازی امپریالیستی، فیودالیزم و ارتجاع مذهبی پاک شود و چپ های مائوتسه دون اندیشه به حیث پیشاهنگ پرولتاریا و سایر ستمدیدگان، این وطن را دوباره وطن سازند، وطنی که در آن دیکتاتوری پرولتاریا حاکم باشد و توده های ستمدیده به رفاه برسند و سایر جنبش های آزادی بخش را یاری و حمایت کند. این است مسیر میهن دوستی، پشتیبانی از جنبش استقلال طلبانه مترقی، پهلو زدن و رهبری انقلاب ملی - دموکراتیک، حمایت از جنبش دهقانی و ایجاد جبهه متحد انقلابی با بخش انقلابی بورژوازی ملی. این است نقشه راه عملی چپ مائوتسه دون اندیشه. «سوسیالیزم کارگری» می تواند این مسیر را نپیماید و با تیوری های آشفته تروتسکی و منصور حکمت خود را سرگرم بسازد، اما باید بداند که یک «سوسیالیزم» ارتجاعی است و نه انقلابی!

مرگ بر امپریالیزم

در راه سوسیالیزم، به پیش!

سازمان انقلابی افغانستان - عقرب ۱۳۹۶